

شنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفته منزل فرمانفرما، او را دیده رفت به در خانه، اخبارات تازه: یک اردوی نظامی به سرکردگی میرزا احمدخان معروف به .... ملقب به فاتح الملک که وکیل اصفهان است دیروز به طرف شیراز حرکت کرد. باری بعد آمد طرف منزل. سپهدار، با مصمصام السلطنه بختیاری و معاون الدوله خلوت داشت؛ چون سپهدار می خواهد بین ضرغام السلطنه و حاجی علیقلی خان اصلاح بدهد. ضرغام السلطنه را هم فرستاده است از حضرت عبدالعظیم آورده اند. سه شب است خانه ساعدالدوله منزل دارد، بعد ساعدالدوله آمده گفت ماها، خودمانی ها، منزل منشی باشی سپهدار مدعو هستیم. من را هم بردند آنجا منتصرالدوله، بهاء السلطنه، سردار شجاع، معتمد السلطنه، حسن خان داماد سپهدار و جمعی از خودشان بودند.

یکشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

آقا میرزا آقاخان و حسن خان شب آمدند اندرون، حساب های ماه گذشته را با هم، ریش و گیس بافته بودند، آمده حواله پولش را گرفته رفتند پی عیش خودشان.

دوشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری قدری روزنامه نوشته، شب هم قدری رفته بیرون، آقا میرزا آقاخان نوکرها و مجدالشریعه بودند. صدای آتش بازی مختصری هم شنیده شد.

سه شنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

دعاهای روز عید را خوانده، گو سفند کشته، صدای توپ های سلام هم شنیده شد. عصری سوار شده رفته سفارت عثمانی دیدن سفیر کبیر عثمانی. فرمانفرما، سپهدار،

حشمت‌الدوله و بیرم آنجا بودند. سفیر کبیر عثمانی از من خیلی تعریف و توصیف کرد و اظهار دوستی قدیم کرد. رو کرد به حضرات که: «فلان کس خیلی محترم است خیلی بایست قدرش را بدانید. یادگار بزرگی است از ناصرالدین‌شاه. ناصرالدین‌شاه خیلی پادشاه مُعَظَم بزرگی بود، ما می‌دانیم او که بود اگر چه شماها قدر هیچ چیزتان را نمی‌دانید». باری بعد موقِّع‌الدوله، حاجب‌الدوله و بعضی از اجزای وزارت خارجه آمدند من هم سوار شده، آمدم منزل ارباب شهریار.

چهارشنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفته منزل سردار ناصر که تازه آمده است، نبود. کارت گذارده بعد رفته امیریه حضور حضرت اقدس. سفیر کبیر عثمانی آمده بود. باری تا دو ساعت از شب رفته حضور حضرت اقدس بودم.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

به جایی نرفته، صرف نهار کرده عصری بعد از نماز قدری روزنامه نوشته، نماز خوانده شکر خدا را گفته استراحت کردم.

جمعه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفته منزل محتشم‌السلطنه، نبود بعد رفته منزل فرمانفرما پیش عباس میرزا پرسش. از اخبار تازه این است که: حکیم‌الملک وزیر اوقاف و فواید عامه شد، ضرغام‌السلطنه هم گویا کارش اصلاح نشده، از منزل ساعدالدوله دوباره رفته است به حضرت عبدالعظیم، گویا بکلی خیال رفتن را دارد (تعدادی). سوار گویا به طرف ولایتشان بختیاری می‌رفته به قدر یکصد نفر سوار یا بیشتر باهاشون بوده‌اند این خبر به

ضرغام السلطنه می‌رسد باز همچو می‌گویند که این سوارها آمده‌اند تو را بگیرند، او هم باز رفته بوده است گلدسته‌ها و پشت‌بام‌های حرم مطهر را در واقع سنگر کرده بوده است. بعد که سوارها می‌روند آن وقت می‌آیند پائین. باری عصری از منزل فرمانفرما آمدم منزل عمیدالملک.

شنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

صبح بعد از شکرانه خداوند متعال .... تمام روز را در منزل بودم، عصری هم رفتم حمام  
عزیزاقدس امروز صبح رفته خانه اقدس الملوک همشیره.

یکشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری رفتم بیرون، موقتاً الدلوله، سالار محشتم که کشیکچی باشی باشد آمدند. مدتی صحبت کرده از اخباراتی که می‌گفتند این است که: ناصرالملک به سپهدار تلگراف زده رشت. (که) حرکت کرده است. دیگر از اخبارات پریروز؛ پنجشنبه ضرغام السلطنه بی‌حق نبوده است. از طرف سردار اسعد رفته بودند او را بگیرند او هم فهمیده بود و سنگر بندی کرده بوده است. بعد از خودهاشان میانه را گرفته بودند و نگذارده بودند که میانه زد و خورد بشود. شب هم با حسن خان و میرزا عزیزالله رفتم «هتل دوپارک» شام خوردم بعد آمدم منزل.

دوشنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

امروز عید تولد امپراطور روس است. سوار شده رفتم امیریه که در رکاب حضرت اقدس برویم سفارت روس برای تبریک. دم درباغ که رسیدم دیدم حضرت

اقدس بیرون تشریف آوردند. در خدمتشان نشسته رفتم به سفارت روس با لباس رسمی. وزراء و «شارژدافر» و قنصل که تازه آمده است و سایر صاحب منصبها استقبال کرده پذیرائی کامل بعمل آمده، به قدر نیم ساعت توقف شده بعد مراجعت شد. دیشب در امپریه اتفاق غریب افتاده است. شرحش این است: ساعت هشت و نیم از شب رفته که حضرت اقدس تازه به قدر یک ساعت بود که استراحت کرده بودند، قزاقها که شب دور اطاق حضرت اقدس کشیک می دهند، آنها که پشت اطاق حضرت اقدس می خوابند دو نفر هستند یکی از آنها مشغول درست کردن چائی بود یکی دیگر که اسمش قربانعی وکیل است مشغول قراولی بوده است. با این که مهتاب بوده چراغ برق هم روشن بوده است. دیده بوده یک نفر آدم دارد می آید رو به اطاق حضرت اقدس، خیال می کند که یکی از قزاقها شاید باشد، بعد قزاق صدا می کند «گلن کیم»<sup>۱</sup>، بعد آن آدم برگشته فرار می کند. قزاق هم عقب سر او می کند او را تعاقب می کند و خبط کرده بوده است که او را از اول نزده بوده است؛ از حیاط حضرت اقدس می رود به حیاط سروردوله همین طور می رود به طرف خانه های ظل السلطنه مابین حیاط سروردوله با اندرون ظل السلطنه یک باغچه فاصله است، به باغچه که می رسد می بیند دور شد، به او نمی رسد یک تیر گلوله برای او می اندازد. یک حمام خرابه توی همان باغ است. پهلوی او دو نفر دیگر بوده اند یکی از آنها می بیند که قزاق دارد تفنگ می اندازد، او هم یک تیر گلوله به طرف قزاق می اندازد، می خورد به ران قزاق، قزاق می افتد آنها فرار می کنند. آن یک قزاق که پشت در اطاق حضرت اقدس را خالی نمی گذارد می رود سایر قزاقها و قزاق های روسی را خبر می کند. می روند سر قزاق تیر خورده او را برداشته می آورند دیگر معلوم نشده کی بوده و چه مقصودی داشته است. خداوند حافظ است

۱- گلن کیم از اصطلاحات نظامی در قزاقخانه بوده است. معنی تحت النظمی آن این است که: «چه کسی دارد می آید، ولی معنی آن «فرمان ایست» می باشد.

(و) بندهٔ مسلمانش را حفظ می فرماید.

گر نگهبان من آن است که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد  
 انشاء الله تعالی خداوند متعال بندگان حضرت اقدس و سایر فامیل محترمش را در  
 پناه خودش محفوظ خواهد فرمود. باری حضرت اقدس و ظل السلطنه آمده بوده اند باغ  
 و آنجاها که گمان می رفت می شود آدم عبور بکنند نگاه کرده بوده اند. دو سه تا حمام  
 است، دیوارهای کوتاه و درهای خیلی بد دارند که آدم به خوبی می تواند عبور کند آنها  
 را ملاحظه فرمودند حکم به استحکامش داده (بودند). بعد آمدم حضور حضرت  
 اقدس صرف نهار کردم. ظل السلطنه رفتند دیدن یمین الدوله که تازه چند روز است از  
 فرنگستان آمده است با رکن السلطنه.

بحر خزر هم چندی قبل طوفان خیلی سخت عظیمی شده بوده است که گویا تا  
 کنون هیچ دیده نشده بوده است. حتی کشتی های ماهی گیری و غیره هم غرق شده  
 (بوده اند) آدم زیادی تلف شده است. از قرار دیشب فرمانفرما خانه «پلکونیک» مهمان  
 بوده آخر شب که مراجعت می کرد، نزدیک خانه های خودش چند نفری هم توی  
 تاریکی بوده اند به او هم فحش داده بوده اند گفته بوده اند که اگر تنها گیت بیاوریم چنین  
 و چنان خواهیم کرد.

سه شنبه ۱۷ شهر دیحجه ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته، بعد صرف نهار کرده عصری به جائی نرفته، شب  
 عمادحضور، مجدالشریعه و «معز» اخوی تا ساعت سه از شب رفته اینجا بودند.

چهارشنبه ۱۸ شهر دیحجه ۱۳۲۸

با معین السلطان سوار شدیم که برویم امیریه، در بین راه دیدم اندرون مراجعت

می‌کنند. یک کالسکه هم جلوشان است از کالسکه‌های حضرت اقدس، بعد معلوم شد با سرکار «خاصه خانم» و «ملکه ایران» می‌روند. به حضرت عبدالعظیم ما را هم دعوت کردند. ما هم رفتیم که با ماشین برویم. باری رفتیم به «گار»، جمعیت زیادی بود به طوری که راه نبود، آدم نزدیک بود خفته بشود. دو ترن حرکت می‌کردند یکی زن یکی مرد دو تا هم از طرف حضرت عبدالعظیم می‌آمد، در واقع چهار ترن حرکت می‌کرد.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

امیر مفتح، سردار ظفر، سردار جنگ، برادر امیر مفتح آمدند، مدتی نشسته صحبت کردیم آنها رفتند آدم اندرون عصری هم به جایی نرفته در منزل بودم.

جمعه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

مغرب رفتم منزل عین الدوله، اخباراتی که شنیده شد: رحیم خان تازگی آمده است به طرف قراغ و به مخبرالسلطنه گفته است من برای خدمت آمده‌ام. یعنی به او همچو تلگراف کرده است. مخبرالسلطنه هم تلگراف زده است به او که؛ «من به تو اطمینان می‌دهم. بیا تبریز» تا از پرده چه در بیاید. مظفرخان رئیس نظمیه هم آمده بود می‌گفت بایست یک مجازاتی برای دزدها معین بشود. الان دزد زیادی در محبس هست و هیچ تلکیف معلوم نیست. هر کس شب نان ندارد، دزدی می‌کند که بگیرند بیاورند نظمیه از بابت نان آسوده باشد. می‌گفت پلیس هم کم است. هزار نفر پلیس داریم. پانصد نفرش در ادارات دولت مستخدم هستند. باری از قرار، طرف رشت، خاک روسیه ناخوشی وبا هست. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

شنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

از امیریه تلفن کردند که حضرت اقدس احضار فرموده‌اند؛ سوار شده رفتیم

شرفیاب شدم. اعلم السلطنه و سایر اجزای شخصی بودند، ملکه ایران و فروغ الملوک چند شب است آنجا هستند، افتخار السلطنه چند روز هست با انتظام الدوله سخت دعواشان شده است. آمده است امیریه حضور حضرت اقدس که به عرایض رسیدگی بکنند. باری بعضی فرمایشات فرمودند که من انتظام الدوله را ملاقات کرده به او بگویم. باری حضرت اقدس تشریف بردند به اطاق خودشان صرف نهار بنمایند با ملکه و افتخار السلطنه من هم آمدم اطاق سرکار خاصه خانم بعد افتخار السلطنه هم تشریف آوردند بعضی مطالب خودشان را فرمودند تا عصری رفته منزل انتظام الدوله اورا ملاقات کرده فرمایشات را ابلاغ کردم دوباره مراجعت کرده حضور حضرت اقدس رسیده مؤید الدوله، اعلم السلطنه مدیر دفتر و سایر اجزای شخصی حضرت اقدس بودند، بعد رفته اطاق خاصه خانم، ملکه ایران و فروغ الملوک و افتخار السلطنه آنجا بودند.

یکشنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری انتظام الدوله آمده، مدتی صحبت کرده، حرف زدیم در باب کارش و رفت. بعد من سوار شده رفته امیریه حضور حضرت اقدس رسیده، هرگز میرزا بود؛ مدتی در خدمتشان بودیم. سفیر کبیر عثمانی یک آهو برای حضرت اقدس فرستاده بودند. باری پس فردا حضرت اقدس مرا به چلوکبابش دعوت فرموده اند. رفته خدمت سرکار خاصه خانم رسیده ملکه ایران هم رفته خدمت حضرت اقدس که از آنجا برود ولی افتخار السلطنه آنجا خواهد بود. در باب کار افتخار السلطنه و انتظام الدوله با خود افتخار السلطنه گفت و گو کردم مابینشان سخت برهم خورده است، افتخار السلطنه بکلی طلاق می خواهد. امشب (در) خانه، «بانو عظمی» شخصی که از اهل داغستان است و اسمش «علی قلیچ لزگی» است (و) خیلی زور دارد و کارهای عجیب و غریب می کند، آنجا نمایش هنرهای خود را نشان می دهد. از پانزده قران الی دو قران بلیط چاپ کرده.

باری یک ساعت از شب گذشته رفتیم به تماشا به قدری جمعیت جمع شده بود که در را بسته بودند. پشت در هم جمعیت زیادی ایستاده می‌خواستند بروند تو در را باز نمی‌کردند. سردار محتشم بختیاری، رضاقلی خان پسر مصمص السلطنه، قوام السلطنه، وثوق الدوله و معتمد بقایا و جمعی دیگر بودند پشت در. باری آخر الامر مردم در را شکسته وارد شدند توی حیاط به قدری جمعیت بود که حساب نداشت. چادر روضه خوانی من را هم ده روزه اجاره کرده اند. باری دیگر یک صندلی (هم) نبود. مردم همه ایستاده بودند. یک محوطه را خالی گذارده بودند برای نشان دادن هنرهایشان خیلی جمعیت بود به طوری که راه نبود. ری به هزار زحمت یک صندلی پیدا کرده نشستم بعد شروع به بازی کرد، اول چندین میخ را با دستش به یک تخته کوبید که تا آخر میخ فرو رفت بعد یک سنگی که دو خروار وزن داشت با انگشت بلند کرد. بعد یک میله آهنی که به قدر سه انگشت پهن او دو انگشت قطر داشت مثل یک سیم باریک به دور دستش پیچید. بعد با دستش سنگ‌های خیلی بزرگ را خرد کرد بعد یک پارچه آهن که یک وجب عرض داشت و سه انگشت قطر داشت دور کمرش به قدر ده پانزده نفر آدم آمدند پیچیدند او در آن لا بود آهن به این قطر دور کمر او لوله شد که او حرکت نکند، باز یک سنگ که به قدر یک ذرع مربع بود به قدر یک وجب هم قطر داشت آوردند گذاشتند روی سینه‌اش بود، آهنی سه نفر سنگ تراش آن قدر زدند تا خرد شد. بعد یک سنگ دیگر که به قدر دو خروار وزن داشت آوردند یک تخته که زیرش پنبه گذارده بودند گذاردند روی سینه‌اش کلنگ زدند تا او هم خرد شد. یک کنده چوبی گذارده به سرش خرد کردند. خیلی کارهای عجیب و غریب کرد.

دوشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم منزل سپهدار نبود ولی گفتند می‌آید. سردار مؤید، آجودان همایون،



مؤدب الدوله که پسر میرزا طاهرکاشی است جمع بودند. سالار فاتح که میراز علی خان تنکابنی باشد و یکی از آن پدر سوخته‌هاست و صد درجه از خود سپهسالار بی‌دین‌ترو پدر سوخته‌تر است. (او قبلاً) حاکم شده بود و حالا معزول است آمده بود اینجا. بعد ظفرالسلطنه آمده قدری صحبت کرد، بعد خود سپهدار هم آمده قدری صحبت کرد. از وکلا و از وزراء و از امراء و از آنچه در عالم انسان است بد می‌گفت، خداوند یک حُب ریاستی به این داده است که ده یک‌اش را شمر در دنیا نداشت. باری یکریز هم از قراری که صحبت می‌کرد گویا بیست روز دیگر به آن موعد پُرُتست انگلیسی‌ها باقی نمانده است؛ گویا انگلیسی‌ها مجدداً گفته‌اند که در این سه ماه شماها هیچ کاری نکرده‌اید، جنوب ایران را منظم نکرده‌اید. وزیر خارجه هم گویا استعفا کرده است، گویا کابینه هم در تغییر است یعنی سپهدار و حاجی علیقلی خان نمی‌گذارند هیچ وزیری کار بکند خود پدر سوخته‌شان هم کار که نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند برای اغراض شخصی و حب ریاست، مملکت را بدهند به دست روس و انگلیس. باری می‌خواهند کابینه را عوض بکنند. خود سپهدار خیال ریاست وزراء و وزارت داخله (دارد) حاجی علیقلی خان هم وزیر جنگ، ناصرالملک را هم اگر چه برایش اتومبیل برده‌اند ولی آمدن معلوم نیست. پریشب صندوقخانه عین الدوله را دزد زده است، کار وزراء خیلی مغشوش است و در خیال تغییر وزراء هستند ولی قانوناً معلوم نیست که کی باید وزراء را عزل و نصب کند. ظفرالسلطنه ادعا می‌کرد که من از اینجا چند روزه فارس را منظم می‌کنم. سپهدار از وزراء ایراد می‌کرد و از وکلاء عیب جوئی می‌کرد. باری از بس که مزخرف شنیدم سوار شده آمدم منزل. شب مجدداً رفتم برای تماشای پهلوان، امشب جمعیت کمتر بود، همان بازی‌های دیشب را کرد.

سه‌شنبه ۲۴ شهر دی‌حجه ۱۳۲۸

امروز نهار را در حضور حضرت اقدس مدعو بودم. رفتم امیریه. ظل السلطنه هم

تب کرده بود تا یک ساعت به غروب مانده توی اندرون در حضور حضرت اقدس و ظل السلطنه بودم.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

عصری رفتم گردش کنان منزل نیرالدوله عصری هم ارباب شهریار آمده قدری صحبت کرد.

پنجشنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

قدری روزنامه نوشته، بعد نماز خوانده عصری رفتم بیرون بعد مجدالدوله و معین السلطان آمدند.

جمعه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سردار ناصر با پسرش سیف السلطان آمدند. نهار را هم اینجا صرف کرده تا عصری بودند، بعد من رفتم خانه آصف السلطنه. امروز در منزل سردار محیی دعوت از مردم شده بود از کاسب کار، اعیان، اشراف و غیره و غیره نطّاقین نطق کرده بودند. از اتحاد گفته بودند شیخ رئیس قدری حرف زده بود. قدری به عین الدوله بد گفته بودند. حسینقلی خان نواب هم از وزارت امور خارجه استعفا کرده است، قبول هم شده است.

شنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

رفتم امیریّه اول رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده. افتخار السلطنه هم آنجا بودند. هنوز کارشان با انتظام الدوله اصلاح نشده است. خیلی کارشان گیر دارد و پیچ خورده است. مشغول گفتگو (و) اصلاح هستیم.

یکشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفتم دیدن سفرا چون روز اول ژانویه است. اول سال فرنگی ها. اغلب دیدن کرده. بعضی جاها کارت گذارده یک ساعت به غروب مانده آمدم منزل، امان الله میرزا، انتظام الدوله، ارباب شهریار بودند. با انتظام الدوله درباب کارش صحبت کردم. امان الله میرزا بنا بود برود به استرآباد موقوف شده، حال ظفرالسلطنه خواهد رفت.

دوشنبه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۲۸

سوار شده رفتم منزل ارباب شهریار. از اخبارات: انگلیس ها در بوشهر گویا در بندر لنگه با اعراب جنگ کرده اند. چند نفری هم از انگلیس ها کشته شده است. آذربایجان بازارها را بسته گویا «انقلابی» و «اعتدالی» به هم افتاده اند. گویا مشغول زد و خورد هستند. دیگر اخبار صحیح نیست. سردار بهادر رفته به طرف بختیاری، از طرف اصفهان رفته گویا نتواند برود. قدری درباب کار انتظام الدوله صحبت کرده رفتیم به حضور حضرت اقدس. فیروز میرزا پسر حضرت اقدس ظل السلطنه، که معمم است چند روز است از اصفهان آمده است. اردشیر میرزا هم که تابستان رفته بود به فرنگ حضور حضرت اقدس ظل السلطنه او هم از فرنگ آمده است. اجزای شخصی حضرت اقدس (و) حاجی نقیب وکیل عدلیه حضرت اقدس بودند.

صحیح میرزا نیکو انور حق تعالی هم ام آفتاب بود و کمال در آن زمان که از فرزندیه بر میگرفت هم ام حضرت  
 سرد بود باد ساجد باور حاج امین الخاقان اختر و سفرها بود از امیرزاده آغا خان ادیب السادات  
 امیند انورون من نه بود در صحبت کرد. و در حقش رفتن صرف تا آنکه در بعد از کار رفتن هم سردی شای  
 بل صفت مغرب مانند امیر بیرون نمازده اند حاج امین الخاقان افغان مؤرب اللغه  
 امیرزاده آغا خان ادیب امیند انورون من نه صحبت کرد. و در حقش رفتن اجابت نماز امیرم من طرف  
 نیز از خطی مشرف است اصف خان که از آنه رنده جنگ شخصی یا بیرون سردار بود سردار افغان  
 کرد بود که امیرم سنگت فرزند معلوم نیست دی روز نامه فرزندش منتهی منتهی سردار بود  
 با بیرون کاری نکرد. اندام که بعد از یکسره سردان اما فتح میگردد و دیگر روز نامه با چیزها بستن  
 فرافق از نادمی ام بطرف نیز از امیرزاده فرزند اندام حسین خان فرزند کی که فرزند ام کفتن  
 کبیر از او از دست نه دست است امیر مبارک دست با بر سنگ فرزند ایامی او در استقامت کرد

بخش ششم و ششم عشر ۱۳۲۸ ۲۹۷

صحیح میرزا نیکو انور حضرت رب العزت دعا کار از اول ما عرض اندام هم ام آفتاب منکر بود با بر  
 رفتم هم بیرون امیر حاج امین الخاقان افغان امیرزاده آغا خان ساجد نکر ادیب السادات سید کمال  
 بود در شای بیرون نمازده امیند انورون صرف تا آنکه در بعد از کار رفتن هم سردی شای  
 بودن حکمت عید اعظم شرف بیرون من ایامی که فرزند متولد کتاب فرزند من در بار من است مغرب مانند امیر  
 مغیر الملک را اجبت کردن غریب ام عمیر بعد امیرزاده آغا خان افغان ادیب السادات امین بیرون رفتم  
 بود بد امیر انورون دعا کار من جمع بعد از آنکه نکر فرزند ایامی او در استقامت کرد

جمعه ۲ شمس ۱۳۲۸ ۲۹۸

صحیح میرزا نیکو انور ناصر شاه دعا کار از همه بعد از آنکه بعد حاج امین الخاقان امیند انورون  
 صحبت کرد. بانفاق رفتم بیرون افغان امیرزاده آغا خان سید کمال اللغه که از امیرزاده آغا خان  
 کرد امیر از اهلان صرف بر ننده باور من صحبت کرد. و غلام افغان من فرزند من در بار من  
 امیر از طرف قدرت اندام امیر بیرون من کرد. و وقت من بعد از امیرزاده آغا خان امیرزاده آغا خان

عناوین مهمہ روزنامہ خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۹ ہجری قمری

سنہ یکہزار و سیصد بیست و نہ

ہجری قمری

عصر بعد از ظهر عصر در آن روز رفیق منزل ارباب شهباز اشکام المردم امیرزادگان اینجا بودند قدری صحبت کردیم و از اجابت  
 انگلیس گفتیم که یاد در بندر ننگه با ارباب جنگ کردیم و آنرا چند نفر از آنجا ~~از آنجا~~ انگلیس ما گشته است  
 است از ارباب جان هم باز از ارباب است که با اقلیاج و اعته الیایم افتاد است که در مقول زود خود میهنه  
 دیگر افتاد صحبت بله هم سزاوار کردیم <sup>م</sup> رفتند طرف بیجا از طرف اصفهان نرفته که با هم  
 بودند با از فرد در باب گمان نظام المرد صحبت کردیم و بعد از آن افاق رفتیم که حضرت آتش حضرت  
 ناز از افاق امیرزادان آمدند بدون هیچ کس در آن روز رفتیم شرفاب شد. ظل السلطنه بعد از آنکه امیرزادان  
 به حضرت آمدند ظل السلطنه که هم است چند روز است از اصفهان آمده است و در شیراز امیرزادان  
 رفتند در جنگ حضور حضرت آتش ظل السلطنه هم در آن روز جنگ امیرزادان با حضرت و آنکه امیرزادان  
 سا بر اقبال از شخص حضرت آمدند حاجی نعم نقیب وکیل عدلیه حضرت آتش امیرزادان بعد از آنکه حضرت سرکار خان  
 امیرزادان اتفاقا السلطنه امیرزادان در باب کارشان سه ساعت صحبت کردیم و ماه ساعت از شب گذشته بعد  
 هر بار حضور حضرت آمدیم و سینه با نایب مبارک بعد از آنجا اسم منزل ارباب شهر باره رنگه اشرا  
 بسته شد از آنجا امیرزادان شکر فدا الیکنه استراحت کردیم

سه شنبه ۲ شهریور ۱۳۲۹ ۲۷۹

صبح بعد از آنکه حضرت ارباب العزت دعا کردیم و از اول مالای خانها خوانند و بعد از آنکه در بیجا راه میرویم  
 امیرزادگان آمدند امیرزادان سرعام آنها را دیدیم بعد از آنکه سرعام بیرون آمدیم صرف تا آنکه در زیارت انزلی خوانند  
 و ساعت بیرون ماندند از آنجا رفتیم تا کعبه حضرت علیه السلام زیارت خلعت بردیم و حضرت عظیم السلطنه نور سینه امیر  
 از آنکه در آن عظیم السلطنه است یا قدر از آنجا آمدند منزل امیرزادگان بیرون نرفته است امیرزادان ننگه فدا الیکنه  
 استراحت کردیم و از بیجا نقره فدا امیرزادان خوانند و داستان با ایستادگی فرزندتیمور در آنجا

چهارشنبه ۳ شهریور ۱۳۲۹ ۲۸۰

صبح بعد از آنکه حضرت بزبان مهر ۱۴ ابروی بعد اقیاب شد و با امیرزادان بیرون نرفته است و حضرت امیرزادان استراحت  
 غروب رفتیم بیرون امیرزادگان نگر که آمدند و در ارباب شهر باره امیرزادان صحبت کردیم بعد از آنکه در بیجا راه میرویم  
 سوار شدیم و رفتیم با امیرزادان در آن روز رفتیم سرکار خان امیرزادان و تا آنکه در زیارت انزلی خوانند و بعد از آنکه در بیجا راه میرویم

یکی از روزنامه‌های رشت نوشته است که اعلیحضرت محمدعلی شاه آمده است به طرف «عشق‌آباد». از آنجا خیال دارد که از سمت استرآباد بیاید به ایران.

پنجشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۲۹



دیروز در خیابان «چراغ‌گاز» کالسکه عین‌الدوله با کالسکه «شارژدافر» روس مصادف شده بود، بعد «شارژدافر» حکم کرده بوده است کالسکه عین‌الدوله را برده بودند نظمیہ حبس کرده بودند و بعد از التماس‌های زیاد کالسکه را مرخص کرده بودند.

پنجشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۲۹



مستوفی‌الممالک چند روز است ناخوش است و سرخک گرفته است. روزنامه از او بد نوشته بودند که همه روزه به شکار می‌رود و به کار نمی‌رسد.

پنجشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۲۹



چند روز قبل «شیخ شیپور» در حضرت عبدالعظیم گفته بود: «محمدعلی شاه خواهد آمد» گرفته بودند و برده بودند در «کمیسری» حضرت عبدالعظیم حبس کرده بودند.

سه‌شنبه ۱۵ محرم الحرام ۱۳۲۹



ناصرالملک در تمام تلگرافاتش به سپهدار حاجی علیقلی خان (نوشته است) که: «من به امیدواری شماها می‌آیم». نیابت سلطنت که این طور بنویسد معلوم می‌شود که چه خواهد شد!

پنجشنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۹



امروز در مجلس وکلا سخت با هم دعوا کرده‌اند. به قدری به هم فحش داده‌اند که حساب ندارد و به رئیس (مجلس) فحش زیادی داده‌اند. رئیس هم که ذکاءالملک باشد استعفا کرده است.

شنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۲۹



آنچه امروز فهمیدم مستوفی الممالک ناخوش نیست، منتها قدری زکام و کسل است، باقی‌اش تمارض است.

دوشنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۹



خراسان مغشوش است. خدام آستانه با اجزای نظمینه دعوا کرده، خیلی اغتشاش شده کار به تیر و تفنگ کشیده است.

شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۲۹



استاد مهدی آسپز که رفته بود سر چهارراه مخبرالدوله گوشت بگیرد، آمده و گفت: «صنیع‌الدوله را الآن کشتند». دو نفر ارمنی با تفنگ به او شلیک می‌کنند و دو سر تیر به او می‌زنند.

شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۲۹



صنیع‌الدوله دیشب ساعت هفت تمام کرده. تا آن وقت زنده بوده است، دو تیر هم بیشتر نخورده بود. تا نزدیک مردنش هم هوشش بجا بوده است.

یکشنبه ۵ صفر المظفر ۱۳۲۹





حاجی علیقلی خان برای پول جمع کرده است ولی تقسیمش به دست «پیرم» ارمنی است مقصود این است که: پول را رجال دولت بدهند ولی مردم از «پیرم» ممنون می‌شوند.

چهارشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۲۹



ناصرالملک دیشب وارد شده، امروز هم در خانه در عمارت ابیض جلوس کرده.

پنجشنبه ۹ صفرالمظفر ۱۳۲۹



ناصرالملک خیلی با ترس و لرز حرکت می‌کند. از دم دیوانخانه تا دم کالسکه گاردهای کشیک‌خانه تک تک می‌نشیند وقتی هم که سوار می‌شود. سوار بختیاری، سوار کشیک‌خانه و ژاندارم دور کالسکه‌اش را می‌گیرند.

جمعه ۱۰ صفرالمظفر ۱۳۲۹



حاصل فرمایشات نیابت سطنت این بود: «کار من را در مجلس محدود کرده‌اند. من اختیار هیچ کاری را ندارم. مردم از من متوقع نباشند که من از فرنگ اصلاحات بار کرده آورده‌ام».

سه‌شنبه ۱۴ صفرالمظفر ۱۳۲۹



بعضی می‌گفتند: «سنا لازم است، بایست مجلس سنا را ترتیب دارد» ناصرالملک جواب داد مجلس شورای ملی را ما هنوز نتوانسته‌ایم اصلاحاتش را بکنیم، مجلس سنا هم آن وقت قوزبالاقوز خواهد شد.

چهارشنبه ۱۵ صفرالمظفر ۱۳۲۹



«پیرم» رئیس نظمیه شده است و خیلی‌ها را هم از اداره نظمیه خارج کرده است.

یکشنبه ۳ صفر المظفر ۱۳۲۹

□□□

کابینه جدید: سپهدار رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ شد.  
یکشنبه ۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

قشون روس چند روز است شروع به رفتن کرده‌اند از خاک ایران ولی عثمانی‌ها خیلی از خاک ایران را تصرف کرده‌اند.

سه‌شنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

حکیم‌الملک را دو سه روز قبل درشگه برداشته (بود) قضای بی‌خیر و برکت نکشته بودندش که حای عالمی از دست این پدر... آسوده بشود.

یکشنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

دیروز گویا در موقع سلام خیلی مغشوش بوده است. زن فرنگی زیادی که غیر مصروف بوده‌اند آمده بودند به تماشا و در جای اهل نظام ایستاده بودند.

پنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

مشیرالدوله مشغول است و برای عدلیه قانون می‌نویسد. حکم کرده است تا روز سه‌شنبه در عدلیه بسته باشد.

یکشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

□□□

حیدرخان چراغ برقی که یکی از آن پدرسوخته‌های نمره اول و بد ذات‌های عالم است. دیروز یکصد تومان برایش حقوق قرار گذارده‌اند و از اینجا بیرونش کرده‌اند رفته به «وینه».

چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۹



دیشب آقا سید ابوطالب مجتهد زنجانی مرحوم شده است مثل اینکه خفه کرده‌اندش. گردنش بریده بوده است...

یکشنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹



امروز مجلس مذاکراه بوده است که استقراض بکنند چون مدتی است که می‌خواهند یک پولی از خارجه قرض بکنند.

سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹



فردا در میدان مشق دواب را حراج می‌کنند و به اغلب اجزای بیوتات عوضی مواجب می‌دهند.

پنجشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹



رفتم منزل فرمانفرما، یک پسر کوچکی دارد که این روزها می‌خواهد بفرستد به فرنگستان.

شنبه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹



سنگ مقبره شاه شهید را بانوی عظمی، مخارجش را مستحمل شده،

مشغول بودند کار می‌گذاشتند، یعنی بردند سرچایش گذاردند، دورش تمام نیست، مشغول بودند درست می‌کردند.

یکشنبه نهمه جمادی الاول ۱۳۲۹



ناصرالملک هر چه کرده بوده است که میانه سردار اسعد و سپهدار را اصلاح بدهد نشده بود، میانه‌شان خیلی به هم خورده است.

یکشنبه نهمه جمادی الاول ۱۳۲۹



امیر اعظم و رؤسای نظام «گرو» کرده بودند که اگر سپهدار استعفا بکند، ماها تماماً از نوکری استعفا خواهیم کرد.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹



یک مبلغی از دولت روس و انگلیس قرض کرده‌اند، از دوازده کرور تا پنج کرور می‌گویند!

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹



مدتی است انجمنی تعیین شده به اسم انجمن اسلامی، از قراری که می‌گویند در طهران به قدر یکصد هزار نفر هستند. دیروز رؤسای این‌ها در منزل نصیر لشگر جمع بوده‌اند، به قدر دویست نفر از نظمیہ ریخته بودند و تمام را دستگیر کرده بودند.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۹

